فراخوان

نظر شما چیست؟

یکصدسال از امضای فرمان مشروطیت می گذرد. با وجود اینکه جامعه ما گام هایی در جهت حصول این آرمان ها برداشته و در زمینه هایی نیز پیش رفته ایم اما همچنان در حوزه های مهمی از ارکان دموکراسی با چالش هایی روبه رو هستیم. صفحه مشروطیت که نگاهی اجمالی به وقایع مشروطه دارد در ۳۱ اردیبهشت ماه سئوالاتی پیرامون این مسائل منتشر کرد که با استقبال خوانندگان گرامی روبه رو شد. برخی پاسخ ها تاکنون تحت عنوان صد نکته چاپ شده و مقدار بیشتری هنوز فرصت انتشار نیافته است. اکنون بار دیگر این سئوالات را منتشر می کنیم و از شما می خواهیم چنانچه در این باره نکاتی به نظرتان می رسد حداکثر در ۳ صفحه دست خط یا یک صفحه تایپ شده برایمان ارسال فرمایید.

۱- برای رسیدن به جامعه ای دموکراتیک و قانونمدار، با چه موانعی روبه رو هستیم. (ریشه ای ترین مانع برای دستیابی به جامعه ای قانونمدار و دموکراتیک چیست؟)

۲- چرا وقتی به آزادی می رسیم نمی توانیم آن را حفظ کنیم؟

۳- علل عدم اقبال وسیع مردم به تشکل ها و احزاب چیست؟

۴- چرا احزاب و تشکل هایی با ساختار دموکراتیک و پایدار کم داریم؟ (لوازم ایجاد یک حزب پایدار چیست؟)

۵- نقاط ضعف جریان روشنفکری را در ایران چه می دانید؟

۶- در اصلاح جامعه، بین حکومت و مردم کدامیک اصالت و ارجحیت دارد؟ چرا؟

۷- برای ایجاد فرهنگ دموکراتیک در میان مردم چه راهکارهایی پیشنهاد می کنید؟

۸- گفته شده جامعه ما گذشته را بازتولید می کند، شما با این نظر موافقید یا مخالف؟ چرا؟

۹- به جز عامل خارجی چه ضعف هایی را زمینه ساز کودتای رضاخان و کودتای ۱۳۳۲ می دانید؟

۱۰- آیا مشکلات جامعه و مردم در صدر مشروطیت حل شده است؟ چرا؟

۱۱- به رفتار مردم در انتخابات چه نقدی وارد است؟

۱۲- برای گریز از بی تفاوتی سیاسی چه باید کرد؟

۱۳- ضعف جریان های سیاسی در ائتلاف های پایدار را در چه می دانید؟

۱۴- اجرای چه اصولی از قانون اساسی مغفول مانده است؟

۱۵- چرا بسیاری به جای انتقاد قهر می کنند؟

۱۶- دلایل ضعیف بودن نهادهای مدنی را در ایران چه می دانید؟

۱۷- نقش ساختار سیاسی در سیاست ورزی در ایران چیست؟

۱۸- تاثیر اقتصاد سیاسی بر احزاب و مطبوعات مستقل را چگونه ارزیابی می کنید؟

۱۹- شاخص های جامعه دموکراتیک چیست؟

۲۰- عدم پایداری مطبوعات مستقل و سراسری را چگونه ارزیابی می کنید؟

۲۱- درباره نسبت «استقلال و آزادی»، «آزادی و امنیت»، «دموکراسی، استقلال و امنیت» چه نظری دارید؟

۲۲- نقش شهروند ماهر و مسئول در تحقق توسعه همه جانبه در ایران چیست؟

مطالب خود را می توانید به صورت فاکس یا ای میل یا پست ارسال نمایید.

sadmashrot@gmail.com

کتاب شناسی

نهضت مشروطیت ایران مجموعه مقالات

کتاب شناسی

محمود فاضلی: نهضت مشروطیت ایران بی شک یکی از مهم ترین رویدادهایی است که در چرخه تاریخ ایران به وقوع پیوسته است و دگرگونی های فراوانی در ابعاد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی را باعث شده است. در جریان این جنبش شاهد حضور گسترده مردم و درگیر شدن بخش قابل توجهی از جامعه، صرف نظر از هواداران استبداد قاجار، روحانیون عدالتخواه، روشنفکران آزادیخواه، مشروعه گرایان و منورالفکرهای غرب زده هستیم. در کتاب ۳۹۶ صفحه ای نهضت مشروطیت ایران، هفده مقاله اولین سمینار بین المللی نهضت مشروطیت ارائه شده است. در این کتاب که در سال ۱۳۷۸ انتشار یافته است نقش انگلیس در برپایی رژیم مشروطه در ایران، تاثیر انقلاب مشروطه در ادبیات فارسی، نقش مردم اصفهان در مشروطیت، درآمدی بر خاستگاه های فکری مشروطیت، اندر معنی مشروطه و نقش روحانیت در تحولات سیاسی- اجتماعی آذربایجان مورد اشاره جمعی از شرکت کنندگان در این همایش قرار گرفته است.

دولت و جامعه در ایران

انقراض قاجاریه و استقرار پهلوی

کتاب ۴۶۲ صفحه ای «دولت و جامعه در ایران» نوشته محمدعلی کاتوزیان و ترجمه حسن افشار است که در سال ۱۳۷۹ از سوی «نشر مرکز» انتشار یافته است. کتاب دربرگیرنده دو اثر تحقیقی در مجلد واحدی است. یکی از آنها مطالعه ای است درباره دولت و جامعه ایران به طور کلی، یا توجه خاص به دوره ای که از قتل ناصرالدین شاه قاجار آغاز می شود و به پایان حکومت رضاشاه ختم می شود. بخش دوم کتاب تحت عنوان «آزادی و لجام گسیختگی در انقلاب مشروطه» به مقدمات طغیان، افزایش هرج و مرج، مبارزه ای برای مشروطه، تحلیل از انقلاب و بررسی موضوع مشروعه در برابر مشروطه پرداخته است. بخش سوم نیز تحت عنوان «مشروطیت و هرج و مرج» به تجزیه و تحلیل هرج و مرج، شواهد از منابع وقت، قضیه شوستر و ارزیابی آن، جنگ و تجزیه، ظهور ناسیونالیسم و دستاوردهای مثبت مورد بررسی قرار گرفته است.

ارتباط با صفحه مشروطه

سایت WWW.100years.ir
پست الکترونیک info@100years.ir
ارسال مقالات article@100years.ir

پایان جنگ جهانی و خروج متفقین از خاک ایران

گزارش سال ۱۳۲۴

حسن مرسل وند

صد سال

در آغازین ماه این سال، دولت مرتضی قلی خان بیات- صمصام السلطنه- که نتوانسته بود از مجلس رای اعتماد بگیرد، سقوط کرد. ابراهیم حکیمی - حکیم الملک پیشین و از رجال مشروطه خواه دوره قاجاریه- با رای تمایل ضعیف مجلس به نخست وزیری رسید. از جبهه های جنگ جهانی دوم نیز خبرهای خوشایندی می رسید. موسولینی دیکتاتور پیشین ایتالیا به جوخه آتش سپرده شد و آدولف هیتلر پیشوای آلمان نازی در پناهگاه خود خودکشی کرد. برلن پایتخت آلمان سقوط کرد و به دست نیروهای متفقین افتاد. آلمان بدون هیچ قید و شرطی تسلیم شد و هری ترومن رئیس جمهور تازه آمریکا، خبر پایان گرفتن جنگ دوم را به آگاهی جهانیان رساند. به همین مناسبت در تهران ۱۰۱ تیر توپ شلیک و تعطیل عمومی اعلام شد. در خردادماه وزیر امور خارجه ایران در مجلس اعلام کرد به طور کتبی به نیروهای متفقین اعلام کرده است که به مناسبت پایان جنگ، نیروهای خود را از خاک ایران بیرون ببرند. دولت ۳۱روزه ابراهیم حکیمی نیز با عدم رای اعتماد مجلسیان روبه رو شد و از کار افتاد. جنگ، قدرت و کابینه سازی و کابینه اندازی در غیاب دیکتاتوری دوباره چنگ و دندان نشان می داد. مجلس به نخست وزیری محسن صدر - صدرالاشراف پیشین و رجل قاجاری ضدمشروطه- تمایل نشان داد و شاه نیز فرمان نخست وزیری او را صادر کرد. این انتخاب شاه و مجلس با واکنش تند و ناگهانی مطبوعات و احزاب روبه رو شد. دکتر محمد مصدق رهبر اقلیت سی نفره مجلس اعلامیه ای صادر کرد و در آن به نخست وزیری صدرالاشراف به شدت حمله و انتخاب اکثریت مجلس را نکوهش کرد. روزنامه های حزب توده نیز در سرمقاله های گوناگون خود، از صدرالاشراف به عنوان مستنطق- بازجو- و میرغضب و قصاب باغ شاه یاد کردند. موضوع این بود که پس از کودتای محمدعلی شاه علیه مجلس اول و به توپ بستن آن و دستگیری و زندانی کردن مشروطه خواهان و کشتن ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و علی اکبرخان ارداقی در باغ شاه، صدرالاشراف در جبهه شاه خودکامه بود و کار بازجویی از دستگیرشدگان برعهده وی بود. صدرالاشراف در برابر این موج حملات در دفاع از خود، همان چیزی را گفت که همه مردان دیکتاتوری پس از سقوط دیکتاتور می گویند: «اگر من نبودم، کشتار بیشتری می شد!» روزی که محسن صدر برای معرفی کابینه اش به مجلس رفت- ۲۹ خردادماه- اقلیت مجلس به تدبیر خردمندانه اکثریت لازم را برای تشکیل جلسه به دست آورد و جلسه از رسمیت افتاد. سرانجام پس از کشمکش های فراوان، توافقی میان اکثریت و اقلیت انجام گرفت تا مصدق یک بار دیگر منافع ملی را بر سلیقه شخصی ترجیح داده باشد. وی مبارزه با صدرالاشراف را رها کرد تا بتواند در جلسه دوم مردادماه، از لزوم بیرون رفتن نیروهای بیگانه از ایران سخن بگوید. مصدق مبارزه با صدرالاشراف را موضوعی داخلی و فرعی می دانست، اما مبارزه برای بیرون رفتن نیروهای متفقین از ایران و در نتیجه حفظ استقلال میهن و برگزاری انتخابات آزاد را که با حضور نیروهای بیگانه منافات داشت اصل می دانست. به دید او اکنون که جنگ پایان گرفته بود، وظیفه ملی همه میهن دوستان بیرون راندن نیروهای بیگانه از خاک ایران با توسل به روش های دیپلماتیک بود. در این میان کنفرانس پتسدام با شرکت ترومن، استالین و چرچیل تشکیل شد و نتیجه این نشست آن بود که به آمریکا، شوروی، انگلستان و فرانسه اجازه می داد که سرزمین های اشغالی خود را در خاک آلمان اداره کنند و در همین کنفرانس بود که تصمیم گرفته شد هر چه زودتر نیروهای متفقین، خاک ایران را ترک کنند. سه روز بعد- ۱۶مردادماه- ژاپن که حتی پس از سقوط برلن هنوز هم در جنگ پافشاری می کرد و تسلیم نمی شد، بمباران اتمی شد. شهرهای هیروشیما و ناکازاکی به طرز وحشیانه ای با بمب اتمی ویران شدند. بنابر اعلام رادیو توکیو، در هیروشیما هیچ موجودی زنده نماند! و بدین ترتیب ژاپن نیز بدون هیچ قید و شرطی تسلیم شد. و این سرانجام جنگ خانمانسوزی بود که انسان متمدن قرن بیستمی را تا آستانه مرگ و نابودی پیش برد. با پایان گرفتن جنگ و تصویب خروج نیروهای متفقین از ایران در کنفرانس پتسدام، اوضاع داخلی ایران پیچیده تر و بحرانی تر شد. در زندان تبریز میان زندانیانی که قصد فرار داشتند، با مامورین زندان زد و خوردی شد که چندین نفر از زندانیان کشته و زخمی شدند. در لیقوان نیز میان افراد حزب توده که برای سخنرانی و تبلیغ رفته بودند با گروهی از مالکین و دهقانان زد و خورد خونینی روی داد. در این برادرکشی نیز چهار نفر از اعضای حزب توده و چهار نفر از اهالی لیقوان کشته شدند. در مشهد نیز عده زیادی از افسران و درجه داران لشگر خراسان، با پیش بینی و تدارکات قبلی از پادگان فرار کردند و همراه با تعداد زیادی اسلحه و مهمات از راه بجنورد به سوی دشت گرگان رفتند. این گروه، در مسیر خود پادگان مراوه تپه را هم خلع سلاح کردند و گروهی از نظامیان آن پادگان را نیز همراه خود نمودند. نظامیان شورشی در گنبدکاووس با هنگ ژاندارمری و نیروهای شهربانی آن شهر درگیر شدند که در این برادرکشی خونین نیز هفت نفر از افسران فراری، یک ژاندارم و دو پاسبان کشته و عده ای هم زخمی شدند. در شهرهای آذربایجان نیز اغتشاشاتی پدیدار شد که هیاتی از تهران به ریاست سرلشگر جهانبانی به آن سو عزیمت کرد. در شهرهای ساری و شاهی نیز میان اهالی و اعضای حزب توده زدوخورد خونینی در گرفت.

احمد قوام نخست وزیر به هنگام بازگشت از سفر مسکو

شگفت آور این که از سوی دولت ۲۰۰ ژاندارم که برای برقراری نظم و امنیت به آن سو می رفت، در فیروزکوه نیروهای ارتش سرخ شوروی جلو آنها را گرفتند و اجازه ندادند تا آنها به شمال بروند! بلافاصله وزیر امور خارجه ایران یادداشتی در این مورد تسلیم سفارت شوروی در تهران کرد. سیدجعفر پیشه وری هم که اعتبارنامه اش در مجلس رد شده و روزنامه آژیر هم که به مدیریت وی چاپ می شد توقیف شده بود، به تبریز رفت و اعلامیه ای صادر کرد. وی هیات موسسان «فرقه دموکرات آذربایجان» را تشکیل داد و خود به عنوان صدر فرقه و شبستری به معاونت او برگزیده شد. حزب توده آذربایجان نیز با صدور اعلامیه ای پیوستگی خود به حزب پیشه وری را اعلام کرد. چند تن از نمایندگان آذربایجان در مجلس شورای ملی، از اقدام پیشه وری و فرقه دموکرات اظهار ناخرسندی کردند. در تهران نیز پس از جلوگیری از سخنرانی ها و میتینگ های سیاسی حزب توده و تصرف کلوپ حزب واقع در خیابان فردوسی، توسط حکومت نظامی، درگیری های خشونت آمیزی میان توده ای ها و پلیس روی داد که عده زیادی از جمله دکتر فریدون کشاورز عضو کادر مرکزی حزب توده و نماینده مجلس به شدت زخمی شدند. بازار قزوین نیز دچار آتش سوزی عمدی شد و تلی از خاکستر از آن به جا ماند. در زدوخورد خونینی که میان اعضای فرقه دموکرات و اهالی زنجان روی داد نیز عده زیادی کشته و زخمی شدند. کابینه صدرالاشراف نیز بیش از این دوام نیافت و در این آشفته بازار سیاسی از کار افتاد. دوباره قرعه فال به نام ابراهیم حکیمی افتاد و فرمان نخست وزیری او صادر شد. در آبان ماه این سال، بزرگترین محاکمه سیاسی تاریخ در دادگاه نورنبرگ آلمان کار خود را آغاز کرد. در این دادگاه ۲۱ نفر از متهمان دوره هیتلر به جرم جنایت و توطئه علیه صلح و جنایات جنگی ضدبشری محاکمه شدند. وزارت امور خارجه ایران نیز در این ماه، طی یادداشتی به سفارت شوروی در تهران یادآور شد که دخالت نیروهای ارتش شوروی در استان های شمالی و کردستان وقایعی را پدید آورده که موجبات ناامنی و اختلال در امور است. همچنین در این نامه خواسته شده بود تا به مقامات نظامی شوروی دستور دهند که با آزادی عمل ارتش ایران در استان های شمالی موافقت کنند. در آذرماه این سال، فرقه دموکرات اعلام خودمختاری کرد. شهر تبریز به دست نیروهای فرقه دموکرات افتاد و مجلس ملی آذربایجان گشایش یافت و شبستری به ریاست مجلس برگزیده شد. پیشه وری کابینه تشکیل داد و وزیران خود را به مجلس آذربایجان معرفی کرد. از سوی قاضی محمد رئیس حزب کومله کردستان هیاتی به آذربایجان رفت. دولت حکیمی دو یادداشت اعتراض آمیز تسلیم سفارتخانه های شوروی و انگلستان کرد که در آنها یادآور شد حوادث آذربایجان و کردستان ناشی از توقف نیروهای نظامی آن دو کشور در ایران است. وی از دولتین خواست تا هر چه زودتر نیروهای نظامی خود را از خاک ایران بیرون ببرند. لشگر سوم آذربایجان به فرماندهی سرتیپ علی اکبر درخشانی تسلیم فرقه دموکرات آذربایجان شد و نیروهای کمکی اعزامی از تهران در قزوین به دست نیروهای ارتش سرخ شوروی متوقف شدند. در کردستان نیز به دستور قاضی محمد، پرچم سه رنگ ایران از ادارات دولتی برچیده شد و پرچم استقلال کردستان برافراشته شد. تیپ رضائیه- ارومیه - در برابر فرقه دموکرات ایستادگی کرد و کار به چندین روز زد و خورد خونین کشیده شد. در این جنگ نیز نزدیک به سه هزار نفر از طرفین کشته شدند. دکتر محمد مصدق در مجلس طی نطقی درباره رویدادهای آذربایجان سخن راند. وی راه حل نظامی را رد کرد و گفت با آذربایجان نباید جنگ کرد، بلکه باید از آنها رفع شکایت کرد تا همراه دولت مرکزی شوند. از آن سو فرزند شیخ خزعل نیز با گروهی از اعراب مسلح به خرمشهر یورش برد و عده ای از ژاندارم ها را خلع سلاح کرد. دولت ایران به شورای امنیت سازمان ملل درباره دخالت های شوروی در امور داخلی ایران شکایت برد و کابینه ابراهیم حکیمی که نتوانسته بود حوادث آذربایجان را سر و سامان دهد، از کار افتاد. مجلس به احمد قوام- قوام السلطنه پیشین- ابراز تمایل نشان داد و وی که میانه خوشی با پهلوی ها هم نداشت به نخست وزیری رسید. جالب توجه اینکه قوام السلطنه، مظفر فیروز- پسر نصرت الله فیروز که در زندان رضاشاه کشته شده بود- را به معاونت خویش برگزید. پدرکشتی و تخم کین کاشتی / پدرکشته را کی بود آشتی؟ اینک مظفر فیروز نوه فرمانفرما آمده بود تا از پهلوی دوم خونخواهی پدر کند. در پاسخ به شکایت ایران از شوروی، شورای امنیت به هر دو طرف پیشنهاد داد تا با مذاکره و گفت وگو مشکلات خود را حل کنند. به همین منظور قوام السلطنه در راس هیاتی به مسکو رفت. وی در آنجا مورد استقبال استالین و مقامات عالی رتبه شوروی قرار گرفت. در ماه پایانی این سال، کلیه نیروهای انگلیسی طبق مفاد عهدنامه سه جانبه خاک ایران را ترک کردند و تنها سربازان شوروی در ایران باقی ماندند. دکتر محمد مصدق طی نطق پرشوری در مجلس نسبت به عدم تخلیه خاک ایران از سوی شوروی، شدیداً اعتراض کرد و خواستار بیرون رفتن ارتش سرخ از ایران شد. در ماه پایانی این سال، احمد کسروی پژوهشگر و مورخ ایرانی و مدیر روزنامه پرچم در شعبه ۷ بازپرسی دادسرای تهران، همراه با منشی خود حداد مورد سوءقصد برادران امامی که از اعضای سازمان نوپای فداییان اسلام بودند واقع شدند و هر دو به قتل رسیدند.

کسی جرات نمی کند حرف خود را بگوید

۲۷ و ۲۸ خرداد ۱۲۸۵

صد روز

■ ۲۷ خرداد

حاج محمدمهدی شریف کاشانی که خود از روحانیون مشروطه خواه بوده و یادداشت های روزانه ای از رویدادهای مشروطه نگاشته که به نام «واقعات اتفاقیه در روزگار» چاپ شده است، این روزها به دیدار عین الدوله رفته و بر این باور است که عین الدوله با تاسیس عدالتخانه مخالف بوده و روزها را به دفع الوقت و وعده و وعید و امروز و فردا کردن سپری می کرده است. وی پس از دیداری با عین الدوله می نویسد: «آنچه من فهمیدم اصلاً اصلاً، حضرت اتابک [عین الدوله] حاضر بر اصلاح نیست، بلکه مقید به جلوگیری از شخص آقا سیدعبدالله [بهبهانی] می باشد. امروزها شهرت کرده بود که شعاع السلطنه داوطلب شده که دفاع آقایان را به عهده من واگذار کنید.» و سپس چون به دستگاه عین الدوله نیز دسترسی داشته، شنیده های خود را در این روزها چنین می نویسد: «یکی از محارم و معاشرین اتابک، محرمانه راپرت داد که در این چندروزه، بعضی از وعاظ گرفته، تبعید خواهند شد. بعد هم آن آقایانی که مصدر و منشاء بعضی کارها بوده اند، گرفتار خواهند بود. در این خیالات بوده که اعلیحضرت در فرح آباد سکته می کند. تقریباً چهار ساعت در حال بیهوشی بوده است. بعد از هوش آمدن و عودت به شهر، تغییر کلی در حال و خیال حضرت اتابک ظاهر می شود که حالا با این کسالت شاه، خوب است صدایی بلند نشود. چون رشته تمام امور به دست خودشان می باشد. به این جهت، یک وحشت و دهشت غریبی در میانه مردم می باشد، به واسطه همراهی عمومی در حضرت عبدالعظیم از آقایان. ولی اصناف از شدت خوف مستعد شده که اگر به یک نفر متعرض شوند، تمام بازارها بسته می شود. با اینکه آقایان جزء شرایط، یکی هم امنیت برای تمام همراهان خواسته بودند و شاه دستخط داده بود، حالا در مقام گرفتاری برای بعضی شده اند.» و در چند روز آینده به درستی نوشته ها و اخبار و اطلاعاتی که وی فراهم می آورده و در یادداشت های خود می نوشته، پی خواهیم برد.

■ ۲۸ خرداد

در این روز رویداد غم انگیزی رخ نمود. داستان از این قرار بود که یکی از لوطیان و به اصطلاح داش مشدی های تهرانی که شغل وی سلاخی بود و مهدی گاوکش نامیده می شد در محله سرپولک دارای اسم و رسمی بود و نوچه های زیادی داشت، از روی ارادت و علاقه ای که به آقای بهبهانی داشت، روزها در سر گذر و قهوه خانه های محل می نشست و بی باکانه از عین الدوله و کارهای او بدگویی می کرد و به قول کسروی «عین الدوله که از بهبهانی همیشه خشمناک می بود و دل پر از کینه می داشت، از شنیدن آنکه یکی از پیروان او چنین بی باکی می نماید، سخت برآشفت و چنین خواست تا همه خشم خود را بر سر بیچاره مهدی فرود آورد و دستور داد شبانه به خانه او ریختند و آنچه توانستند دریغ نداشتند. خود او را دستگیر کردند. زن آبستن [او] را چندان زدند که بچه انداخت، یک پسرش را به حوض انداختند و خفه گردانیدند، به دیگران از بزرگ و کوچک کتک و زخم زدند، با این سیاهکاری ها از تاراج کاچال [اسباب و اثاثیه] و افزارخانه [لوازم خانه] هم چشم نپوشیدند. از آن سوی، فردا چون مهدی را به نزد عین الدوله آوردند، گفت او را تازیانه بسیاری زدند و پس از آن، به زندانش انداختند و تا دیرگاهی آگاهی از او نبود و همه او را کشته می دانستند. این رفتار ستمگرانه عین الدوله به مردم گران افتاد. یک دسته سخت ترسیدند و خود را کنار کشیدند و یک دسته به خشم افزوده و پافشارتر گردیدند. روی هم رفته کار بزرگ تر گردید و به سختی افزود.» و محمدمهدی شریف کاشانی نیز در «واقعات اتفاقیه در روزگار»، ذیل یادداشت های این روز می نویسد: «... جماعتی را مامور کرده، به خانه مهدی گاوکش ریخته، خانه او را غارت، خودش را دستگیر کرده، بزن بزن بردند. چون سمت نوکری داشت، آقای بهبهانی کاغذی توسط [میانجی گری] به حکومت نوشتند، اعتنایی نکردند. چون در کمال جدیت مردم را می گیرند، کسی جرات نمی کند حرف خود را بگوید.»

نافرمانی از قانون آمریکا

صد چهره

نسیم گودرزی: بازتاب جنبش مشروطیت در جهان بسیار وسیع بود چنانچه «باسکرویل» آمریکایی که وابسته فرهنگی سفارت آمریکا در تبریز بود در کنار ستارخان و با گلوله های ارتش تزار و محمدعلی میرزا جان داد.

پیش از جنبش مشروطه و همچنین در سال های نخست آن جنبش، مدرسه آمریکاییان در تبریز در نزد آزادیخواهان ارجی داشت. زیرا یگانه جایگاهی بود که در آن زبان انگلیسی و دانش های اروپایی تدریس می شد و بسیاری از جوانان روشنفکر به آنجا رفت و آمد داشتند. در آن هنگام یک همبستگی میان آن مدرسه با جنبش مشروطه پدید آمد و آن پیوستن مستر باسکرویل یکی از آموزگاران آنجا به این نهضت بود. باسکرویل جوان بیست و پنج ساله ای بود که اندکی پیش از جنگ های تبریز برای آموزگاری از آمریکا به این شهر رسید و چنانکه هم وطن او مستر شت نوشته است وی تازه دانشگاه پرینستون را به پایان رسانیده و گواهینامه BA گرفته بوده و نخستین کارش همین بود که به آموزگاری در این مدرسه بپردازد. باسکرویل چون به تبریز رسید و سراسر شهر را پر از جنب وجوش یافت خونش به جوش آمد و به آزادی ایران دلبستگی پیدا کرد. وی چون در آمریکا دوره سپاهیگری را به پایان رسانیده و در آن باره آگاهی داشت، جوانانی را زیر دست خود گرفته آموزش می داد. جوان ساده آرزوی بس بزرگی در دل می پرورید. دسته خود را «فوج نجات» نامیده از یکایک آنان پیمان می گرفت که در هر جنگی پیشرو بوده و چون به دشمن نزدیک شوند در بند سنگر نبوده فدایی وار به ایشان بتازند، بکشند و کشته شوند. در این میان کنسول آمریکا از کار وی آگاهی یافته دلگیر شد و به باسکرویل یادآوری کرد که این دخالت او در امور ایران نافرمانی از قانون آمریکا است و او را شایسته کیفر می گرداند. باسکرویل آشکارا پاسخ داد چون ایرانیان در راه آزادی می کوشند من به ایشان پیوسته ام و باکی از قانون آمریکا ندارم. در روز حادثه که شمارپیروان وی به سیصد تن می رسید او دمی آرام نمی نشست و درون مسجد نیز سربازان را به مشق و ورزش وامی داشت. یکی از شاهدان می گوید: همین که کوچه باغ را به پایان رسانیده به دهنه کشتزار نزدیک شدیم، باسکرویل فرمان دو داده، خویشتن در جلو رو به سوی سنگر قزاقان دویدن گرفت. چند تنی از ما پی او را گرفتند و دیگران چون توپ و گلوله را در برابر می دیدند پیروی نکرده بی درنگ دو دسته شده، دسته ای به باغ های این دست و دسته ای به باغ های آن دست رفتند و پشت درخت ها و دیوارها سنگر گرفتند. اما باسکرویل همین که تیری انداخت و چند گامی دوید قزاقی آماج گلوله اش گردانید و در آن هنگام که می افتاد فرمان «درازکش» داد. پس از چندی آواز باسکرویل بلند شد: «حجلی آقا من تیر خوردم». این گفت و دیگر خاموش شد.

به گفته کسروی منظور او از «حجلی آقا»، حاجی رضازاده شفق بوده است.

منبع: تاریخ مشروطه کسروی

اولین جلسه مجلس شورای ملی

صد نهاد

نسیم خلیلی: اولین جلسه مجلس شورا قبل از تدوین نظامنامه و انتخابات، در مدرسه نظامیه تهران برگزار شد. ناظم الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری به این جلسه اشاره ای کرده و به روشنی آن را با همه جزئیاتش شرح داده است: «امروز مجلس در مدرسه نظامیه برپا شده، قریب سه چهار هزار نفر جمعیت در مجلس و خارج مجلس جمع شدند، به قدر پانصد نفر از علما و وزرا و ابنا سلطنت و نایب السلطنه در مجلس نشسته بودند، صدراعظم بعد از پذیرایی برخاست و لایحه خواند. اهل مجلس محض احترام و تشکر از این مجلس، برخاستند. بعد از قرائت لایحه صدر اعظم، جناب حاج شیخ هدی ملک المتکلمین که از اعاظم واعظین و ملت خواهان است، برخاست و از طرف ملت لایحه خواند که مشتمل بود بر اظهار تشکر از طرف ملت. بعد از اتمام لایحه، جناب اجل عضدالملک که رئیس مجلس بود، یک طاقه شال کشمیری خلعت داد به جناب حاج شیخ مهدی. حضرات واردین که برحسب دعوتنامه دولتی حاضر بودند صرف شربت و شیرینی نموده، جناب عضدالملک از طرف اعلیحضرت اظهار محبت به مردم نموده. پس از اتمام لایحه ملت، عموم حضار صداها را به «زنده باد شاه ایرانیان و پاینده باد ملت ایران» بلند کردند و صرف شربت و شیرینی نموده با خاطر های شاد متفرق گشتند.» این همه شور و حال و تعجیل البته تنها در تهران وزیدن گرفته بود؛ شهرستان ها هنوز اندر خم یک کوچه بودند و چشم دوخته بودند به تلگراف خانه های بسته شهر، تا شاید خبری از پایتخت، دمی مسیحایی در روح مرده شهرشان بدمد. حکومت از مخابره تلگراف ها جلوگیری می کرد تا مبادا ناگاه با واقعیت گسترده ای از انقلاب آرام مردم، در سراسر کشور روبه رو شود. قرار شده بود رای گیری در تهران به صورت مستقیم و در شهرستان ها از طریق ستادهای انتخاباتی انجام پذیرد. انتخابات در تهران به خاطر غلبه حس و حال شادمانه مردمی که انگار پس از سال ها انتظار به آرزویی دیرین پنجه می ساییدند، خیلی زود برگزار شد و نمایندگان انتخاب شدند؛ تهرانی ها برای پیشگیری از سکوت دوباره و گره ای تازه، پیش از آن که شهرستان ها به خود بجنبند و نمایندگان خویش را برگزیده و راهی تهران کنند، به «عمارت خورشید»، محلی که قرار بود تا آماده شدن مجلس در بهارستان، مورد استفاده نمایندگان قرار گیرد، رفتند و نخستین جلسه شورا را تشکیل دادند؛ آنها می دانستند مشروطیت دیرهنگامشان را باید زودتر به سرانجام برسانند.

نگاه

دولت شبه مدرن مانعی برای تحقق دموکراسی

صد نکته

هاشم باروتی: در زمانی که جوامع غربی دوران سخت بازسازی بعد از جنگ را پشت سر می گذاشتند کشورهای اسلامی نیز دوره ای از جنبش های انقلابی و تحولات اجتماعی را تجربه می کردند. پس از پایان خلافت و سقوط امپراتوری عثمانی در ترکیه، در سال ۱۹۲۴، جوامع اسلامی دوره ای طولانی و خونبار از بازسازی پس از ختم استعمار را از سر گذراندند که از آن جمله وقایعی چون تقسیم تراژیک هند و پاکستان در سال ۱۹۴۷، پایان کنترل فرانسه بر الجزایر و... بخشی از آن بوده است.

فرآیند استعمارزدایی زیر بیرق های ایدئولوژیکی گوناگونی شامل ملی گرایی (در مصر، عراق و اندونزی)، عرفی گرایی (در ترکیه و ایران)، اصولگرایی جهاد نو (در نیجریه)، محافظه کاری دینی (در عربستان سعودی و امارات) و بنیادگرایی مذهبی (در افغانستان) جریان پیدا کرده است. در برخی از این جوامع استقلال و بازسازی به سرکردگی رژیم های نظامی توتالیتر حاصل شده است. در تمامی موارد ذکر شده این تحولات به دموکراسی و توسعه جوامع آزاد ختم نشده است.

در زمینه تحقق دموکراسی موانع و عوامل گوناگونی را نام برده اند که یکی از مهمترین آن ساختار اجرایی دولت شبه مدرن است. دولت شبه مدرن در جوامع در حال گذار مانند سایر پدیده ها در این نوع از جوامع بین دو ساحت سنت و مدرنیته در نوسان است. در جوامع شبه سنتی- شبه مدرن، دولت و حاکمیت رابطه تنگاتنگی با یکدیگر دارند و چرخش قدرت میان افراد و جریانات خاصی محدود است.

دولت های شبه مدرن در گذار از شکل سنتی (سلطانی) به شکل مدرن خود چون طفل نارسی که یک پا در گذشته و یک پا در آینده دارد هیچگاه نتوانسته اند فرزند زمانه خود باشند. به همین دلیل در این نوع از دولت ها، مجموعه ای از عناصر ساختاری با یکدیگر به شکل ناموزون و ناهنجار در حال فعالیت هستند که عامل پیوستگی این مجموعه گاهی تقابلی است که با مدرنیته پیدا می شود.

در تشکیل دولت های شبه مدرن، تمام سازوکارهای معمول در ظاهر، مدنی و مدرن جلوه می کند و به نظر اختلافی بین آن و دولت مردم سالار وجود ندارد که در راس آن می توان به برگزاری انتخابات اشاره کرد. اما انتخابات ابزاری مدرن در دست سنت سیاسی این نوع از حاکمیت ها است. دولت شبه مدرن با استفاده از این ابزار مدرن شاید بتواند تنها منافع مدافعان خود را تامین کند. این طفل نارس بنیادگرایی به رغم ضعف ساختاری توانسته است با سود جستن از خلق ایدئولوژی هایی با مشخصات جهان سومی به زیست ناموزون خود ادامه دهد.

آنچه دولت شبه مدرن را از دولت مدرن جدا می کند نوع نسبتی است که این دولت ها با حوزه عمومی برقرار می کنند. در شکل سنتی حکومت (سلطانی) آنچه سبب اتحاد ملت می شد تاثیر نهادی به نام شاه بود که در اثر تغییرهای پی در پی در دوره ها و سلسله های مختلف و ضعف این نهاد، راه برای یک تغییر اساسی باز شد. بدیهی است که دولت به معنای دقیق و رایج آن از نظام سیاسی ایران غایب بود و رای و نظر مردم کوچکترین تاثیری بر شرایط زیست شان نداشت. پس از مشروطه نیاز به تغییر ساختار حکومت از شکل سنتی به مدرن محسوس شد. به رغم تدوین قوانین در مشروطه، مشروطه خواهان نتوانستند حاکمیت را ملزم به اجرای قوانین کنند و نهایتاً همه آمال مشروطه خواهان نقش بر آب شد. این شکست از جانب مشروطه خواهان یک دستاورد داشت و آن شکل گیری دولت شبه مدرن بود. این دولت شبه مدرن نه توانایی اداره جامعه به شکل سنتی را داشت نه توانست چون دولت های مدرن نقش عرصه عمومی را در تعیین سرنوشت خود تضمین کند. در جوامع غربی با ساختار تولیدی، دولت های شبه مدرن شکل گرفتند تا راه را برای شکل گیری دولت های مدرن با ویژگی های صنعتی باز کنند، اما جامعه ما به دلیل برخوردار نبودن از چنین ساختاری نه تنها نتوانست راهی به سوی صنعتی شدن باز کند بلکه در سیکل بسته سنت- مدرنیته همواره سرگردان ماند. دولت شبه مدرن در زمان پهلوی ها اگر چه از رنگ و لعاب مدرنیسم استفاده برد و در ظاهر به دنبال نو کردن جامعه بود اما هیچ گاه نتوانست ضرورت تقویت مردم سالاری را درک کند. رضا شاه مجلس چهارم را طویله خطاب کرد و نسبت خود با مردمسالاری را بیش از پیش عیان ساخت. نسبت دولت شبه مدرن با حوزه عمومی یک نسبت معکوس است. هر اندازه که حوزه عمومی قوی ظاهر شود، دولت شبه مدرن مجال بروز کمتری می یابد. به همین دلیل دولت های شبه مدرن تمایلی برای خروج از وضعیت دوگانه خود ندارند. حفظ این وضعیت در چنین جوامعی برخاسته از تاریخ اندیشه مندی این جوامع است. وحشت غربیان نیز از این تاریخ مندی است.

گلنر بر همین مبنا اسلام را به عنوان یک ایدئولوژی جهانی در فضای سیاسی بعد از فروپاشی کمونیسم بدیل اصلی در برابر لیبرال دموکراسی غربی می داند. مبنای عملگرایی دولت شبه مدرن این بستر تقابلی است. این بستری نیست که تنها دولت های شبه مدرن را دربر بگیرد. دولت به دلیل حجیم بودن، بخش عمده ای از عرصه عمومی را نیز با خود می کشد. بر همین مبنا خطای روشنفکران ترجمه ای در این است که برآوردی از وضعیت داخلی و تقابل این دو ساحت سنت و مدرن ندارند و می خواهند بدون در نظر گرفتن این اختلافات لیبرال دموکراسی غربی را به عنوان تنها آلترناتیو موجود به خورد جامعه ناموزون ما بدهند که این مسئله نه تنها کمکی به حل مشکل نمی کند بلکه زمینه رشد بنیادگرایی را مهی